

# اعتراض کارگران نساجی بنگلادش همچنان گسترش می یابد

سه شنبه ۲۳ آذر ۱۳۸۹ - ۱۴ دسامبر

Jungewelt

برگردان ناهید جعفرپور  
داکا، بنگلادش:

بعد از کشته شدن چهار نفر در نتیجه درگیری های شدید میان تظاهر کنندگان و نیروهای پلیس، کارگران صنایع پارچه بافی و دوزندگی بنگلادش اعتراضات خویش را گسترش دادند. در شمال کشور ۵۰۰۰ کارگر خیابان های اصلی داکا پایتخت کشور را بلوکه نموده و در منطقه شهر صنعتی آشولیا در نزدیکی داکا ۵۰۰۰ کارگر دیگر به اعتصاب پرداخته اند. این کارگران بر علیه عدم پرداخت حداقل دستمزد قانونی جدید از سوی صاحبان کارخانه به اعتصاب برخاسته اند.

طبق گفته پلیس در حدود ۵۰۰۰ کارگر در وسط خیابان ها نشسته اند و رفت و آمد شهر را بلوکه کرده اند. این اعتراضات که در تابستان به نقطه اوج خود رسیده بود تمامی کشور را شعله ور نموده است: در یکشنبه در شهر بندری جیتاگونگ در جنوب شرقی بنگلادش زمانی که پلیس به سوی تظاهرکنندگان شلیک نمود، چهار کارگر کشته شدند و ده ها نفر زخمی شدند.

در مرکز داکا پایتخت بنگلادش در حدود ۴۰۰۰ کارگر در حال تظاهرات می باشند - از همه مهمتر زنان در این اعتراضات شرکت دارند. در این مکان اتومبیل های بسیاری به آتش کشیده شده اند. دولت داکا به شرکت های پارچه بافی و البسه دوزی اخطار داده است که اگر آنها حداقل دستمزد ها را که در ماه جولای تصویب شده است را نپردازند، با مشکلات اساسی روبرو خواهند شد. در آن زمان دولت و بخش صنایع توافق کردند که حداقل دستمزد ماهانه از ۱۶۶۰ تاکا به ۳۰۰۰ تاکا برسد - چیزی در حدود ۳۴ یورو در ماه. افزایش دستمزدها می بایست در ماه نوامبر به اجرا در آید. اما طبق گزارش اتحادیه های کارگری بسیاری از شرکت ها این مسئله را رعایت نمودند.

در بنگلادش در حدود ۳ میلیون نفر در صنایع نساجی کار می کنند. غالب این کارگران زن می باشند. از آنجا که دستمزد ها بسیار اندک است شرکت های بین المللی نساجی و البسه تولیدات خویش را در این کشور تولید می کنند. برای مثال تولید کنندگان لباس های " لی وایز" و شرکت زنجیره ای " ها و ام " H&M در این کشور البسه اش را تولید می کند.

# تنها شانس ما اتحاد است

چهارشنبه ۱۷ آذر ۱۳۸۹ - ۸ دسامبر ۲۰۱۰

در حاشیه حماس و فتح: جبهه خلق برای آزادی فلسطین می خواهد چپ ها را متحد کند. مصاحبه با ابوخلیل

Karin Leukefeld

Jungewelt

برگردان ناهید جعفرپور

مصاحبه دردمشق

در باره ابوخلیل: ابوخلیل پروفیسور تاریخ درچند کیلومتری مرز لبنان/اسرائیل دنیا آمده است. در زمان جوانی از فعالان جنبش ملی عربی بوده و بعدا به جبهه آزادی خلق فلسطین(جرح حبش) پیوست.

**سؤال: نماینده حماس و فتح می خواهند امروز برای مذاکره یکدیگر را ملاقات کنند. آیا شانس برای آشتی میان آنان وجود دارد؟**

پاسخ: ما بعنوان جبهه خلق برای آزادی فلسطین از سال 2007 خواهان این هستیم که هر دو طرف ( حماس و فتح ) مجددا آشتی کنند. اتحاد فلسطینی ها با توجه به این واقعیت که اسرائیل هر روز بیشتر از گذشته زمین ها را قصب می کند و هزاران خانه جدید می سازد و شهرک ها را گسترش می دهد، تنها شانس موجود است.

فلسطینی ها تنها یک گزینه دارند و آن این است که با هم متحد حرکت کنند. آنچه که سؤال انگیز است این است که آیا اصولا آمریکائی ها می خواهند که حماس و فتح با هم متحد شوند. تا بحال آنها به این امر رای و تو داده اند و اسرائیل هم مخالف عضویت حماس در " پ ال او " بوده است. در هر حال ما از یک سو میان فلسطینی ها مشکل داریم و از سوی دیگر مشکلاتی هستند که از خارج به ما تحمیل می شوند. آیا موفق خواهیم شد که موانع را از پیش روی برداریم؟ بخصوص در بخش نیروهای امنیتی این مسئله مشکل است. سؤال اینجاست: چه کسی نیروهای امنیتی " پ ال او " را کنترل می کند - حماس یا فتح؟ در حال حاضر که کماندو را یک ژنرال امریکائی در دست دارد.

**سؤال: منظور شما ژنرال دایتون است؟**

پاسخ: دقیقا، ژنرال دایتون که در نوار غربی است. او سربازان و افراد پلیس را برای 5 یا 6 ماه به عمان می برد هر دفعه 500 نفر

از آنها را و آنها در عمان آموزش می بینند. من از این آموزش با نام شستشوی مغزی نام می برم. آنها در آنجا یاد می گیرند که دشمن نامش مسعود یا شباک یا شین بت نیست، بلکه دشمن آنها سازمانهای فلسطینی هستند. سازمان هایی که با خط رسمی دولت خودگردان " عباس " همخوانی ندارند. سپس آنها از عمان به نوار غربی برمی گردند و به ما حمله می کنند.

**سؤال: آیا سازمان " پ اف ال پ " از سوی نیروهای امنیتی فلسطین تحت تعقیب قرار دارد؟**

پاسخ: بله، حتی اگر که نه آنچنان سخت مثل حماس اما ما هم همانطور چون دیگری در مسیر حملات قرار داریم. هر کسی که عقیده " پ آ " را داشته باشد، مورد هدف آنهاست. ما باید در خانه بمانیم و غذا بخوریم و ازدواج کنیم و شاید هم زمانی یک اتومبیل کوچک بخریم. آنها می خواهند ما را بپیچانند و انرژیمان را، مقاومتمان را، عشقمان به مبارزه برای آزادی را و حق تعیین سرنوشت برای آینده مان را از بین ببرند.

**سؤال: اتحادیه اروپا پول زیادی برای این نیروهای امنیتی می پردازد. همچنین برای سایر پروژه های فلسطینی ها. شما در این باره چه فکر می کنید؟**

پاسخ: پولی که از اروپا می آید بدست دولت خودگردان فلسطینی می رسد و نه بدست فلسطینی ها. آنها با این پول محمود عباس را پشتیبانی می کنند. کسی که انتقادی اساسی به سیاست اسرائیلی بر علیه فلسطینی ها ندارد. ما به خاطر اعتراض به این مسئله فعالیت هایمان را در سازمان " پ اف ال او " کنار گذاشتیم.

**سؤال: چگونه سیاست اروپائی می تواند آشتی میان فلسطینی ها را پشتیبانی نماید؟**

پاسخ: اروپا در حال حاضر قبل از همه در باره مشکلات خودش فکر می کند. در باره بحران اقتصادیش. اروپائی ها با وجود اینکه خواهان ثبات در منطقه می باشند اما متأسفانه اسرائیل نزد آنها حق تقدم دارد و نه فلسطینی ها. ما خوشحال می شدیم اگر که اتحادیه اروپا و امریکا سیاستی را در اینجا در همین منطقه توسعه می دادند که خواهان عدالت بیشتر و صلح گسترده تر بود. اروپا می بایست اسرائیل را بیشتر و طولانی تر تحت فشار قرار می داد تا بدینوسیله آنها از بلندی های گولان و نوار غربی و نوار غزه بیرون می رفتند.

**سؤال: حتی اگر نیروهای اشغالگر هم بروند اما شهرک ها و شهرک نشینان باقی می مانند.**

پاسخ: باید راهی پیدا شود که این انسانها دوباره به مکانی بازگردند که آنرا اسرائیل نام نهاده اند. برای ما راه حل دو کشور

وجود ندارد. اسرائیل همه چیز را تصاحب می شود و هیچ چیزی به ما نخواهد داد. آنچه که باقی می ماند غزه است با یک و نیم میلیون سکنه و نوار غربی که از سوی شهرک ها دوره و قطع می شود. آنها برای فلسطینی ها چند کیلومتر زمین اینجا و چند کیلومتر زمین آنجا باقی می گذارند. با این وضع نمی توان از یک کشور نام برد. حالا هم که می گویند به بیت المقدس نزدیک نشوید و حق برگشت را فراموش کنید. آیا ما باید این ها را قبول کنیم؟ لذا ما در حال حاضر شدیداً و فوراً به اتحاد فلسطینی نیاز داریم. برای اینکه بتوانیم خطی جدید برای مبارزه بخاطر حقوقمان پیدا کنیم.

**سؤال: آیا فلسطینی ها احساس می کنند که کشورهای عربی آنها را تنها گذاشته اند؟**

پاسخ: نه، نه ملت های خانواده عربی دوباره بلند خواهند شد. حالا نه اما در 10 یا 20 سال آینده. بخاطر بیاورید رایش عثمانی و جنگ های صلیبی را. آنها آمدند و ما را با توجیح مذهب به استعمار کشاندند. طبیعتاً آنها اهداف سیاسی داشتند و مجدداً دوباره رفتند. ما بعنوان مارکسیست ها اگر به راهی بن بست برسیم که پایانش نابودی است، راهی جدید پیدا خواهیم کرد تا به اهدافمان برسیم.

**سؤال: آیا چنین راه جدیدی در چشم انداز وجود دارد؟**

ما روی یک گزینش سوم برای فلسطینی ها کار می کنیم. راهی که خارج از حماس و فتح باشد. ما می خواهیم چپ ها را جمع کنیم " جبهه دمکراتیک و " پ اف ال پ " و حزب کمونیست را که امروز حزب خلق نام دارد. این برای ما گزینه سوم است.

نه تنها خانه های ما همچنین مغزهای ما را می خواهند از بین ببرند. اما آنها موفق نخواهند شد این کار را بکنند. ما هیچ چیز را فراموش نخواهیم کرد و همواره مبارزه خواهیم کرد. مبارزه برای حق برگشت، برای دولت فلسطینی دمکراتیک و سکولار. و هر کدام از اسرائیلی ها که می خواهند با ما زندگی کنند، از ما هستند. آینده نشان خواهد داد که هیچ راه دیگری وجود نخواهد داشت.

---

## پیشنهاد سازماندهان فوروم

# اجتماعی آلمان برای پیگیری فوروم اجتماعی جهان در قطر

یکشنبه ۱۴ آذر ۱۳۸۹ - ۵ دسامبر ۲۰۱۰  
گزارش ناهید جعفرپور

دوستانان فوروم جهانی،

همانطور که می دانید فوروم اجتماعی جهان در فوریه 2011 در قطر/سنگال/آفریقای غربی برگزار خواهد شد. برای کسانی که نمی توانند در این کنفرانس عظیم شرکت مستقیم نمایند با کمک اینترنت می توان در کنار فوروم از جریان کنفرانس ها و بحث ها مطلع گشت و تاثیر گذاشت. از این روی اطلاعات زیر می تواند امکانات شرکت از دور در فوروم جهانی را سهل و آسان نماید.

امکانات:

1. کشیدن بحث های قطر به خانه های ما در آلمان:  
در مرحله نخست تا حد امکان در یک محل با یک کامپیوتر و خط اینترنت و امکانات ویدئویی برای کامپیوتر و صدا و تصویر و... جمع شویم تا بتوانیم بحث های قطر را از نزدیک دنبال کنیم. اگر همزمان از برنامه اینترنتی اسکایپ هم استفاده نمائیم می توانیم افزون بر این با دیگر کسانی که در اسکایپ فوروم جهانی را دنبال می کنند و نظرات خویش را چه به لحاظ صوتی و چه زیرنویس بیان می کنند، در رابطه قرار بگیریم و با آنها تبادل نظر نمائیم. اگر در اسکایپ کسانی هم باشند که همزمان با لایپتوپ خویش در کنفرانس ها شرکت دارند و گزارش می دهند، می توان از آنها خواهش نمود که پرسش های شما را به کسانی که در کنفرانس بحث می کنند و یا به برگزار کنندگان سمینار ها ارائه دهند تا پاسخ های خود را دریافت نمائید.  
برای این منظور لازم است که:

الف- به لحاظ تکنیکی: کامپیوتر، مودم و امکانات ویدئویی و خط اینترنتی مهیا باشد

ب- منتظر شویم تا روی آدرس زیر برنامه فوروم مشخص گردد:

<http://fsm2011.org/en/frontpage>

س- در این آدرس اعلام کنیم که می خواهیم از دور در فوروم سهمیم باشیم و به این منظور ایمیلی به آدرس:

[erweitertes.wsf.diskussion@gmail.com](mailto:erweitertes.wsf.diskussion@gmail.com)

بفرستیم با اعلام نام اسکایپی خودمان ( اگر هنوز نام اسکایپی ندارید و یا پرسش های عمومی در این باره دارید ما می توانیم از طریق آدرس زیر اطلاعات لازم را در اختیار شما قرار دهیم)، بنابراین با بردن نام منطقه و شهر و روستائی که در آن بسر می بریم می توانیم از طریق آدرس فوق و آدرس زیر ارتباط برقرار نمائیم:

<http://openfsm.net/projects/dakar-etendu/planning-dakar-salles-salas-rooms>

2. شما می توانید از کسانی که برای شرکت در فوروم جهانی عازم قطر می شوند خواهش کنید که در زمان های مشخص در محل های خاص که فوروم جهانی برای اینکار در قطرسازماندهی نموده است، حضور یابند و بطور زنده بشما گزارش دهند.

برای این منظور احتیاج به ابزار زیر است:

الف- باز هم همان ابزاری که در بند الف بخش یک ذکر گردید  
ب- جستجو در میان نیروهای فورومی برای یافتن کسی که عازم فوروم در قطر است

س- اعلام اینکه می خواهید از دور در فوروم جهانی سهمیم باشید و نام کسی که با شما در رابطه است و برای این منظور به آدرس زیر ایمیل بزنید:

[erweitertes.wsf.diskussion@gmail.com](mailto:erweitertes.wsf.diskussion@gmail.com)

و نام اسکایپی خویش را به این آدرس اعلام نمائید ( در باره محل اقامت و اسم اسکایپی و نوع گزارش خواهی ) و همچنین زمانی که شما پشت اسکایپ خواهید ماند و... را اعلام نمائید. باز هم اطلاعات بیشتر را می توان از طریق آدرس زیر دریافت نمود:

<http://openfsm.net/projects/dakar-etendu/planning-dakar-salles-salas-rooms>

3. انتقال بحث های سمینار های خود در باره فوروم جهانی به کنفرانس های قطر از سوی کسانی که در قطر بسر می برند و سمیناری برگزار می کنند و فرستادن آن به آدرس های سایر نقاط جهان: برای این منظور بحث های کنفرانس های محلی خود فیلمبرداری شود و از طریق اینترنت به کسانی که در قطر سمیناری را سازماندهی می کنند، منتقل گردد.

برای این منظور می بایست:

الف- تکنیک کافی چون مورد یک و دو در اختیار باشد

ب- در ابتدا خود ما سمیناری را سازماندهی نمائیم

س- از طریق آدرس زیر خواست خود را اطلاع دهیم:

[erweitertes.wsf.diskussion@gmail.com](mailto:erweitertes.wsf.diskussion@gmail.com)

و یا اسم اسکایپی خویش را منتقل نمائیم. اطلاعات در باره محل و مکان و زمان و نوع سمینارمان و تم آن ووووو را به آدرس زیر منتقل نمائیم:

<http://openfsm.net/projects/dakar-etendu/planning-dakar-salles-salas-rooms>

4. سمینار های مشترک از خارج با گروه هایی که در قطر و یا نقاط دیگر جهان سکونت می کنند برنامه ریزی نمائیم:

در روزی که سمینار دارید از سمینار فیلمبرداری نمائید و این سمینار را زنده از طریق اینترنت پخش نمائید. همچنین سمینار کسانی را که با شما متحداً سمینار می گذارند چه در قطر و یا سایر نقاط

جهان بصورت زنده پخش نمائید. برای این منظور همان اقدامات بالا ضروری است.

برای این منظور:

الف- تکنیک نام برده لازم است

ب- جستجو بدنبال گروه هائی که به قطر می روند و یا گروه های علاقمند فوروم در سایر نقاط جهان برای اجرای سمینار مشترک س-خواست خود را و اطلاعات در باره خود و گروه هائی که با شما متحداً سمینار می گذارند را به آدرس زیر بفرستید:

erweitertes.wsf.diskussion@gmail.com

و درست مثل موارد فوق اطلاعات در باره محل و مکان و زمان سمینار و گروه‌های مشترک با شما و نام اسکایپی و زمان اجرای سمینار و اطلاعات در این مورد را با آدرس زیر تنظیم نمائید:

<http://openfsm.net/projects/dakar-etendu/planning-dakar-salles-salas-rooms>

باید توجه داشت که این اطلاعات از امنیت لازم برخوردار است و تنها سازماندهان از آن مطلع خواهند بود. زبان تماس انگلیسی و آلمانی صد در صد است و زبان های دیگر را باید از آدرس های بالا کسب اطلاعات نمود.

---

## ترور بر علیه کارگران

جمعه ۱۲ آذر ۱۳۸۹ - ۳ دسامبر ۲۰۱۰

موج فشار بر علیه اتحادیه های کارگری عراق / راه برای خصوصی سازی هموار شده است؟

Jungewelt

Joachim Guilliard

برگردان ناهید جعفرپور

درست بعد از ۸ ماه انتخابات سؤال انگیز مجلس، قدرت های معینی در عراق به یک توافق دست یافتند. توافقی که راه را برای شکل گیری رهبریت جدید این کشور هموار نمود.

اوائل هفته سوم ماه نوامبر نوری المالکی نخست وزیر تا کنونی عراق رسماً برای بار دوم ریاست دولت را در اختیار گرفت. همانطور که ۸ ماه بلوکه سیاسی در محدوده سبز بغداد نشان داد، اکثریت مجلس و ترکیب دولت در عراق آنچنان نقش بزرگی را بازی نمی کنند.

با وجود اینکه دولت المالکی تنها به صورت موقت بر سر کار بود و

هیچ نشست پارلمانی در این زمان انجام نپذیرفت، اما تجارت های کنسرن های خارجی در عراق همواره از رونق برخوردار بودند.

بدین شکل قرار داد سه منطقه گاز عراق به کنسرن های خارجی حراج شد و از این طریق شرکت های خارجی در 10 کنسرن دولتی عراق سهم گشتند. دولت المالکی بدون مانع (با وجود بلوکه سیاسی) برعلیه نیروهائی وارد عمل شد (اتحادیه های کارگری مستقل) که در تمامی این تجارت ها نقش مزاحم را داشتند.

21 ماه جولای پلیس به دفتر اتحادیه شرکت برق بصره حمله نمود. حسین ال شهرستانی وزیر برق که چندی پیش به مقام وزیر نفت هم نائل شده بود، تمامی فعالیت های اتحادیه ای را که در شرکت های برق زیر نظر وزیر برق قرار داشتند، ممنوع نمود. وی دستور بستن دفتر اتحادیه و همچنین ضبط اموال آنان را (از نقدینگی تا میلان) صادر نمود. همچنین همزمان به اعضای اتحادیه اخطار شد که: از تهدید به خشونت و یا خرابکاری و اشغال و بلوکه کردن کار شرکت برحذر باشند. قبل از آن شهرستانی بر علیه سازمان های کارگران نفت و کارگران بندر حرکت نموده بود. زیرا که این سازمان ها در اوائل سال مجدداً برای شرایط کاری بهتر و دستمزد های بیشتر و همچنین مدرن شدن تاسیسات و مشروع شدن اتحادیه ها به اعتراضات خیابانی متوصل شده و یا در پالایشگاه بصره اعتصابات را سازماندهی نموده بودند. دولت بر علیه این اعتراضات و اعتصابات ارتش را بسیج نمود و یک سری از رهبران اتحادیه را دستگیر کرد و دیگر کارگران اعتصابی را به محل های کاری فرستاد که صد ها کیلومتر از هم فاصله داشت.

اول جون 2010 دو نفر از معروف ترین چهره های اتحادیه ای عراق بنام های حسن جمعه و عبود عمرا را که با یک دیگر سازمان: Iraqi Federation of Oil Unions – IFOU

را رهبری می کردند، دستگیر شدند. آنها سپس بعد از دوروز حبس در برابر دادن وثیقه آزاد شدند و در حال حاضر منتظر زمان دادگاه شان می باشند. عاصم جهاد سخنگوی وزارت نفت عراق گفت که اتهام این دو رهبر اتحادیه ای این است که آنان کارگران را مجبور می کنند که بر علیه رهبریت کمپانی های نفتی دولتی مبارزه کنند و افکار عمومی را بر علیه نقشه های وزیر نفت مبنی بر بستن پیمان های نفتی با شرکت های خارجی تجهیز می نمایند. به علاوه وی گفت که آنان کنسرن های خارجی نفتی را که می خواهند در بخش نفتی عراق فعال باشند تهدید نموده اند و این مسئله به منافع اقتصادی کشور ضربه زده است.



نقطه اوج این دعوا میان دولت و اتحادیه ها زمانی بود که وزارت نفت شروع نمود قرار داده های بزرگ سرویس دهی میلیاردری با کنسرن های خارجی ببندد و اتحادیه های کارگری در مقابل این تصمیم وزارت نفت به مبارزه پرداختند. این دعوا در طی تابستان با مبارزات سازمان داده شده اتحادیه های کارگری بر علیه عدم وجود برق و آب آشامیدنی کافی شدت گرفت بطوری که به کناره گیری وزیر برق انجامید. دولت هم با آکسیون های متقابل تلاش نمود بر علیه این تظاهرات ها وارد میدان شود و با ممنوع ساختن تظاهرات و تهدید به استفاده از خشونت مبارزات را خاموش سازد. کمی بعد اتحادیه هائی هم که در این تظاهرات ها سهم بودند ممنوع گشتند و طرح قانون جدید کار که حقوق اتحادیه ها را متوازن با قوانین سازمان جهانی کار تنظیم می نمود از سوی کابینه (هیئت وزیران) رد شد.

### راه باز برای کنسرن ها

در عراق از این به بعد اتحادیه های کارگری را خاموش خواهند ساخت تا بدینوسیله فضای ایجاد نمایند تا کنسرن های خارجی نفتی بتوانند آزادانه عمل نمایند و قدم های بعدی خصوصی سازی را به اجرا در آورند.

در این فاصله اولین قرار دادهای سرویس دهی در حال بستن می باشند و قرار داد با کنسرن نفتی " ب پ " و کنسرن چینی " س ان پ س " برای منطقه وسیع نفت خیز رامالا به انجام رسیده اند.

ارتش آمریکا در این میان قرار گاه نظامی بریتانیائی بصره را در اختیار گرفته است و قرار است که یک مرکز خدماتی برای کنسرن های نفتی خارجی در آنجا مستقر گردد. کریستوفر هیل سفیر آمریکا در عراق وعده نمود که در این پایگاه نظامی خانه های مسکونی برای مهندسان و کارگران ایجاد گردد. ژنرال آمریکائی ری اودینیرو که فرمانده ارتش اشغال گر در عراق است به شرکت ها اطمینان داد که به اندازه کافی سرباز و نیروهای امنیتی خصوصی در این پایگاه برای امنیت کارگران و بردن آنها به منطقه نفت خیز بکار بگمارد.

در تاریخ 20 اکتبر دولت عراق با وجود اعتراضات دولت های محلی و نمایندگان مجلس و اتحادیه های کارگری، قرار داد های سرویس دهی سه چاه گاز را با شرکت های خارجی امضا نمود. همزمان وزیر اقتصاد عراق به شرکت های خارجی سهم شدن در 10 کنسرن دولتی را پیشنهاد نمود. در واقع از سال 2003 به این سو این سومین مرحله خصوصی سازی

در عراق است که در آن بخش اعظمی از کارخانه جات دولتی خصوصی می گردند.

محسن هاشمیه رئیس هیئت مدیره اتحادیه کارگری برق احتمال می دهد که رفتن دائمی برق و فشار های در این رابطه برای ایجاد فضائی است که مردم را دچار ناامیدی سازند. زیرا که دولت اعتقاد دارد که مردم اگر به اندازه کافی ناامید شوند با خصوصی سازی برق موافقت خواهند نمود. دولت می داند که ما موافق نخواهیم بود از این روی قصد فلج کردن ما را دارد".

اعضای اتحادیه های کارگری از فشار ها و ممنوعیت ها ترسی بدل راه نداده و چند روز بعد از اینکه محسن هاشمیه از دفترش بیرون کشیده شد، وی با نمایندگان کارگران نفت و سایر اتحادیه ها ملاقات نمود تا بتوانند متحداً بر علیه اقدامات دولت حرکت نمایند. از این رو آنها یک کمیته مشترک را ایجاد نمودند تا این کمیته از حقوق اتحادیه های کارگری عراق دفاع نماید. اتحادیه های کارگری بریتانیا و آمریکا و همچنین سازمان های بین المللی از این کمیته دفاع نموده اند.

### **اتحادیه های قدرتمند کارگری با وجود ممنوعیت ها**

بعد از حمله آمریکا به عراق، بسیاری از عراقی ها امیدوار بودند که بتوانند حداقل مجدداً اتحادیه های کارگری مستقل را احیا نمایند. اما محدودیت های شدید برای فعالیت های اتحادیه ای که دولت بعث در زمان جنگ میان ایران و عراق در سال های 1980/1988 برقرار نموده بود، همچنان بر جای خود باقی ماند. قانون 150 که در سال 1987 وضع گردید فعالیتهای اتحادیه ای را در تمامی کارخانه جات دولتی ممنوع ساخته و بخش بزرگی از صنایع عراق زیر پوشش این قانون قرار گرفت. پاول برمر فرماندار آمریکائی در اولین فاز اشغال عراق با وجود اینکه تمامی قوانین قبلی را که تا آنزمان اقتصاد ملی را در برابر حراج و رقابت های ارزان محافظت می نمود، فاقد قدرت اجرائی نمود، درعوض قانون دیگری بنام قانون 150 را از قدرت اجرائی برخوردار ساخت که دستمزد ها را کم می کرد و کمک های دولتی برای مسکن و تغذیه را قطع می نمود.

در مقابل این اولین مرحله خصوصی سازی مقاومت های شدید از سوی احزاب سیاسی و اتحادیه های مستقل داخلی و جهانی و از همه مهمتر اتحادیه کارگران صنعت نفت صورت پذیرفت. همچنین این سازمان ها بدون برخورداری از مشروعیت قانونی تبدیل به قوی ترین ارگان های ملی شدند که مبارزه بر علیه اشغال و حراج ثروت های ملی و همچنین

مبارزه برای بهبود وضعیت اقتصادی مردم و خدمات کافی اجتماعی برای آنان و غیره را به پیش می بردند.

در کنار این سازمان ها و اتحادیه های مستقل اتحادیه هائی هم وجود دارند که طرفدار احزاب دولتی عراق می باشند. از جمله می توان از اتحادیه طرفدار حزب کمونیست عراق و اتحادیه کارگری طرفدار حزب ایاد علوی " ای اف ت او" که با مابقی اتحادیه های حزب بعث در ائتلاف قرار دارند و همچنین: General Federation of Iraqi Workers - GFIW  
نام برد.

---

## عشق چپ ها به آمریکای لاتین

Tobias Rupprecht

لوموند دیپلماسی آلمانی

سه شنبه ۲ آذر ۱۳۸۹ - ۲۳ نوامبر ۲۰۱۰

برگردان ناهید جعفرپور

بخش یکم

بیشماری از کشور های آمریکای لاتین در سال 2010 وارد دویست سالگی استقلال خویش شدند. به لحاظ سیاسی این دنیای جدید 200 سال پیش از اروپا جدا شد اما ذهنها این دو همواره با هم در رابطه تنگاتنگ قرار داشته اند. رهبران آمریکای لاتین کشورهای تازه تاسیس خویش را طبق نمونه های اروپائی شکل دادند و طبق نمونه های اروپائی برآن حکومت کردند و طبق نمونه های اروپائی در آن اصلاحات به وجود آوردند.

و آمریکا لاتین هم در این 200 سال گذشته همواره بر روی افکار روشنفکران اروپائی اثری تحسین آمیز نهاد. اشتیاق چپ های اروپائی برای تلاش های سوسیالیستی در کوبا، شیلی و نیکاراگوئه نقطه اوج یک سنت طولانی است که در آن این شبه قاره محیطی می شود برای تجسم آرزوها و خواست ها و خشم های فروخورده چپ های اروپائی - منظور این است که چپ ها بجای دیدن واقعیت های این شبه قاره بیشتر آرزو ها و خواست ها و خشم های فروخورده خود را در این شبه قاره می بینند.

جنبش های چپ نه تنها به انقلاب های آمریکا لاتین عاشقانه می

نگریستند بلکه ایده های تاریخی و سیاسی این کشور ها را هم تحسین می نمودند. نگاه آلمانی ها به آمریکای لاتین از خصوصیات مشخصی برخوردار بوده است:

زمانی که در سال 1810 اولین مستعمره های اسپانیائی از کشور مادر یعنی اسپانیا جدا شدند، ناپلئون برادرش را پادشاه مادرید نمود و برای مستعمره ها رفرم های مشابه درست مثل اروپای اشغال شده انجام داد. رهبران کرئول که دوستان خود را مورد تهدید دیدند از کشور مادر روی برگرداندند. روشنفکران اروپا اما آزادی آمریکا لاتین را جشن گرفتند.

اسپانیائی ها بعنوان مردمی بخصوص قصی القلب و مستبد معروف بودند و پادشاه اسپانیا برای مقابله با روشنفکران ضد استبدادی، فئاتیسم مذهبی را پیشه نمود و سیستم سیاسی قدیمی را پیشه کرد. جنبش استقلال طلبانه آمریکای لاتین از این روی بعنوان پیش قراول مبارزه بر علیه نظم قدیم اروپا ظاهر شد.

سیمون بلیوار مبارز آزادی خواه که از او اسط 1810 در راس جنبش قرار گرفت، در واقع در مرکز توجه این تحسین ها قرار داشت: از یکسو وی بر خلاف اکثریت برگزیدگان کرئول به واقع از ایده های دمکراتیکی مانند مبارزه بر علیه برده داری و رفرم های اجتماعی پایه ای دفاع می نمود. از سوی دیگر وی مدل رهبری را بنا نمود ( رهبریت مطلق) که بسیاری از چپ های کائودیلو و محبوب ترین رؤسای جمهور که از انقلاب صحبت می کردند و بر علیه دیکتاتوری بودند از آن پیروی نمودند - همیشه رهبر - . موضع وی در باره ملیت های سرخپوست و برده گان با ریشه آفریقائی ضد و نقیض بود و با وجود بیان برابری خواهانه اش اما رعایت منافع طبقه رهبری کننده جدید را هم می نمود ( بورژوازی کرئول). در نهایت در وضعیت سرخپوستان هیچ تغییری بوجود نیامد و برده داری با وجود انقلاب های بیشمار در ابتدا در سال 1850 یعنی دقیقا یک ربع قرن بعد از مرگ بلیوار در غالب کشور های آمریکا لاتین از بین رفت.

فرانسوی ها و بریتانیائی های که داوطلبانه به لشکرهای آزادیخواه پیوستند، کمتر به این ضد و نقیض ها توجه ای داشتند. انقلابی های بورژوا در سال 1848 خواهان یک " رادیکال شیک" در سرتاسر اروپا بودند که بتواند مبارزات استقلال طلبانه آمریکا لاتین را بی چون و چرا تحسین نماید. در سال 1830 جوزپه گاریبالدی قبل از اینکه رهبر جنبش ملی ایتالیا گردد با داوطلبان فرانسوی، باسکی و ایتالیائی در کنار لیبرال ها در جنگ داخلی برزیل مبارزه کرده بود. بسیاری دیگر از اروپائی های سال 1848 حداقل زبانی هم که شده رادیکال های آمریکا لاتینی را تحسین و پشتیبانی می نمودند. 1

در آلمان تحسین آمریکای لاتین توسط جنبش لیبرال - ملی در قرن 19 هم از جنبه های متناقض برخوردار بود؛ از یک سو بسیاری مبارزات آزادیخواهانه در آمریکا را تحسین می کردند و از سوی دیگر نویسندگان آلمانی رومان ها و اشعار و نمایشات بیشماری را در باره فاتحین ساختگی آلمانی و متمدن های آلمانی آمریکای لاتین می نوشتند. 2

آنها بدین وسیله یک ادبیات جانشین برای مستعمره های آلمانی که به واقع وجود نداشتند اما آرزوی آنها داشتند خلق کرده بودند. برای چپ های اروپا شورشگری در آمریکای لاتین منزلت آمریکای لاتین را بالا برد؛ انقلاب مکزیک از سال 1910 تمامی پیشگامان اروپائی را در رد وضعیت اروپا تقویت نمود و تحت تاثیر قرار داد. از همه بیشتر هنرمندان روسی همواره به مقایسه اوضاع آمریکا لاتین و حوادثی که در کشورش خودشان می گذشت می پرداختند؛ ایلیا ارنبورگ در اولین رمانش از تبعید - فرانسه - یک بررسی بشکل رمان از انقلاب اکتبر نمود؛ شخصیت اصلی مکزیک رمان که نامش جولینو جورنیتو بود، انقلاب روسیه را بررسی و نقد می کرد. شاعر کمونیست ولادیمیر مایاکوفسکی اوائل 1920 از میان اسپانیا سفر می کند و به کوبا و از آنجا به مکزیک می رود. وی در بسیاری از اشعارش و در سفرنامه ای که نوشت با تحسین از کشفش در آمریکا صحبت می کند و سرجی آیزن اشتاین به آمریکای لاتین می رود تا فیلم "ویوا مکزیکو" را بسازد. با انقلاب مکزیک آمریکای لاتین بعنوان جایی که شورش های عاشقانه ریشه عمیق در آن دارد شناخته شد. در کنار تصویر دمکراتیک از پیشرفت ها و شورشها در آمریکای لاتین، بسیاری از اروپائی ها در سال های آخر ورود به قرن جدید درست عکس آن تصویر را در آمریکای لاتین مشاهده نمودند.

در اروپای بحران زده شب قبل از جنگ جهانی نارضایتی نسبت به مدرنیته گسترش می یافت. اسپانیا از همان قرن 19 بعنوان منطقه ای غیر منطقی، موهوم و مثبت نگاه کنیم بعنوان منطقه ای ماقبل مدرنیته ظهور کرده بود. درست بمانند هم عصرانش در شرق. از نویسندگان عصر رمانتیک:

Théophile Gautier

در فرانسه تا واسیلی بوتکین در روسیه همه عاشق آندلس بودند؛ آندلس "با فرهنگ عاشقانه عجیب غریبش" برای نویسنده فرانسوی یک معجزه بود و از آن بعنوان "کشف وطن حقیقی من" نام می برد. در بخش موسیقی کارمن و نیکلای ریمسکی - کورزاکو با اثرشان بنام "کاپریچو اسپانول" تصویری بیگانه از اسپانیا می دادند. این احساس تا سال 1900 به مجموعه جهان جدید - آمریکای لاتین - منتقل شد.

بسیاری به اروپای مدرن اروپای در حال افول و به آمریکای لاتین بعنوان امید شروعی جدید می نگریستند. رایش آلمان گروه های مردمی مهاجری را کشف نمود که مدتهای طولانی رسماً با وطنشان در رابطه نبودند و در مقرهای آلمانی جنوب برزیل زندگی می کردند. افشار اجتماعی، تفاوت های منطقه ای و زوال فرهنگی همه این احساس های بد رایش مدرن آلمان در اینجا وجود نداشت. همه با هم مساوی و آزاد و آلمانی بودند. در این مقر یک جامعه انسانی با نوستالوژی ماقبل مدرنیته و ماقبل صنعتی زندگی می کرد. 4

نویسندگان با سفر نامه ها تلاش می کردند کسانی را که دیگر "مهاجر" نبودند بلکه " آلمانی های خارج از کشور" نامیده می شدند بعنوان مستعمره بطور تنگاتنگ به رایش آلمان وصل نمایند. موضوع بر سر این بود که هویت آنها حفظ گردد و به جهان نشان داده شود که جقدر خوب و زرنگ آلمانی ها در آنجا کار می کنند.

جناح ضد مدرنیته جنبش مردمی و بخصوص جنبش رفرم برای زندگی در رد مناسبات صنعتی در اروپا با تحسین فراوان به زندگی آزاد و طبیعت دور از خطر آمریکای لاتین می نگریست. مهاجران آلمانی گیاه خوار در مقبربرزیل زندگی می کردند. همچنین هرمن هس جوان مدتها با این فکر بازی می کرد که به آنها بپیوندد.

Max Dauthendey

نقاش و نویسنده در سال 1897 یک مستعمره هنرمندان را در مکزیک به وجود آورد و در باره شکست این ایده در رمانش بنام " انسانهای سارق" قلم زده بود.

از یک سو روشنفکران چپ اروپا در زمان جنگ با امیدواری به جمهوری اسپانیا نگاه می کردند و بعد ها آنها می بایست با بسیاری از همکاران آمریکا لاتینی شان در بریگاد های بین المللی جنگ داخلی روبرو شوند. در همان زمان نویسندگان آلمانی سخت محافظه کار با بخشا وام های راسیست های آلمانی کتاب " هیسپانو - اگزوتیسموس" را نوشتند. رمان چهار جلدی ادوارد اشتوکنز " خدایان سفید" کمی بعد از جنگ جهانی اول نوشته شد.

ادامه دارد.....

Kasimir Edschmids Romane aus Lateinamerika(5) übernahmen einerseits den gängigen Topos vom Zivilisationsgefälle, Europa sei "voll Gesetz, voll Sinn und voll Vernünftigkeit", die Lateinamerikaner bringen dagegen "keine Dauer in diesen Kontinent. Sie gaben sich alle Mühe zu ordnen, zu gliedern,

aufzubauen und zu gestalten – aber sie mussten schließlich alles wieder zerschlagen.“ Bei überbordendem Rassismus (Indios sind “wie nigger-boys”) und sexuellen Stereotypen sind Edschmids Schilderungen gleichzeitig voller Bewunderung für das “wilde Treiben” und die häufigen Revolutionen (“wie ein leidenschaftlicher Sport”). Es braucht immer nur einen anständigen Deutschen (das sind meist preußische Militärs, die in dortigen Armeen als illegale Berater tätig sind), um ein bisschen Disziplin in den Laden zu bringen.

Die Nazis hatten dann bekanntermaßen auch keine größeren Probleme, mit den nach ihren Kategorien “völlig durchrassten” lateinamerikanischen Ländern geopolitisch zu paktieren – und nach der Niederlage im Zweiten Weltkrieg dort Unterschlupf zu suchen. Die Kontakte zu den Diktatoren hatte während des Dritten Reiches unter anderem das Iberoamerikanische Institut in Berlin vermittelt.

Die gewöhnlichen Deutschen schwelgten nach den harten Nachkriegsjahren in den heilen Gegenwelten populärer Unterhaltung. Neben dem Traum vom Italienurlaub war nun wieder Lateinamerika, anknüpfend an die vorherige Verklärung als vormoderner Idylle, Fluchtpunkt für exotische Sehnsüchte. Caterina Valente sang mit Silvio Francesco unter dem Namen Club Argentina über “Die Herren Mexikaner” und “Die Damenwelt in Chile”. Sie brachte den kubanischen Schlager “Quizás, quizás, quizás” zum deutschen Publikum, tanzte den “Popocatepetl-Twist” (“bei dem Pepito alle Mädchen küsst”), und den “Madison in Mexico”, feierte gerade noch vor der Revolution eine “Fiesta Cubana”, auf der sie herzerweichend bat: “Spiel noch einmal für mich, Habanero”.

Bis in die 1970er Jahre und darüber hinaus, immer wieder aufgewärmt, gehörten “Sierra Madre del Sur”, “Fiesta Mexicana” und “Der Puppenspieler von Mexiko” ins Standardrepertoire des deutschsprachigen Schlagersängers. Szenestar Heino wirkte kräftig mit an der völligen Verkitschung eines Kontinents: “Die Sonne von Mexico” und der “Carneval in Rio” waren von Revolution und Unabhängigkeitskampf so weit weg wie Düsseldorf-Oberbilk von Santiago de Chile. Und auch im

westdeutschen Film der 1950er Jahre (etwa in Curt Goetz' "Das Haus in Montevideo") sorgte der Topos Lateinamerika für eine maßvolle Dosis Frivolität und Exotik im Hintergrund biederer Geschichten.

Che Guevara, der Jesus mit der Knarre

Während des Kalten Krieges tauchte Lateinamerika in der deutschsprachigen Literatur wie im Autorenkino immer dann als Ort der Handlung auf, wenn Grenzen von Rationalität und Zivilisation verhandelt wurden. In Werner Herzogs "Fitzcarraldo" bringt der europäische Industrielle Brian Fitzgerald unter wahnwitzigen Anstrengungen, aber immerhin noch erfolgreich, westliche Hochkultur in Form eines Opernhauses in die Tiefe des peruanischen Urwalds. Kolonialfantasien aber hatten nun endgültig ausgedient: Der deutsche Plantagenbesitzer in Max Frischs "Homo faber" aus den späten 1950er Jahren erhängt sich auf seinem Anwesen in Guatemala. Faber selbst, der hyperrationale, technikgläubige Entwicklungshelfer der Unesco, stürzt mit dem Flugzeug über Mexiko ab und verliert sich und seinen Glauben in der Schwüle Mittelamerikas, in der "Hitze mit schleimiger Sonne und klebriger Luft, [im] Gestank von Schlamm, der an der Sonne verwest". Die Triebe, die Unvernunft, das Animalische setzen sich durch ("Wo man hinspuckt, keimt es!").

Lateinamerika blieb der schon traditionelle Gegenentwurf zum rationalen Westeuropa, das sich aber nun nicht mehr durchsetzt, das stecken bleibt und eingeholt wird. Jahre später in Uwe Timms "Schlangenbaum" treibt die Flucht aus dem Arrivierten, Spießigen, geordnet Langweiligen den deutschen Ingenieur Wagner in den Dschungel Südamerikas. Er stürzt sich in eine Welt, die wie die des Homo Faber von Zufall und Irrationalität geprägt und voller Todesmotive, undurchdringlicher Natur und penetranter Körperlichkeit ist. Der stets frisch rasierte europäische Techniker scheitert mit seiner Ratio am lateinamerikanischen Schicksal. Gerade hier bündeln sich die verschiedenen ideengeschichtlichen Traditionen: Timms Lateinamerikabild war, laut eigener Aussage, geprägt von den Trivialromanen seiner



Kindheit, einer Gegenwelt zu seinem autoritären Umfeld. "Eine größere Möglichkeit der Freiheit und der Entfaltung der Sinne" verband er mit diesem imaginierten Kontinent. In den 1960er und 1970er Jahren durchlief er die ganze Bandbreite linksradikaler Bewegungen in der Bundesrepublik – in denen viele ähnlich Sozialisierte voller Hoffnungen nach Kuba oder Chile blickten.

Doch nicht über die deutschsprachigen Autoren verfestigte sich das Bild Lateinamerikas als Ort der Irrationalität und Antimoderne. Die Autoren des Magischen Realismus, damals ebenso wie Frisch und Timm durch die Bank politisch Linke, lösten ab den 1960er Jahren einen beispiellosen Boom der lateinamerikanischen Literatur in West- wie Osteuropa aus. García Márquez, Asturias, Carpentier und andere entwarfen ein mythisches, zum Teil auch revolutionäres hispanisches Amerika voller Wunder und Exotik, das hervorragend zu dessen Bild in der europäischen Öffentlichkeit passte. Dass diese Romane mehr als zwei Jahrzehnte lang reißenden Absatz fanden, hing auch mit einem verstärkten politischen Bewusstsein um die Belange der Dritten Welt zusammen.

Als die Vertreter der aufkommenden westeuropäischen Neuen Linken, aber auch eine junge idealistische Generation antistalinistischer Sozialisten in Osteuropa voller Bewunderung auf die Kubanische Revolution und in der Folge auf ganz Lateinamerika blickten, standen sie also in der Kontinuität ambivalenter ideengeschichtlicher Traditionen. Antiimperialistische Kämpfe fanden während des Kalten Kriegs zwar mehr in Asien und Afrika statt, und historisch wirkungsmächtigere Umwälzungen waren in den USA, in Frankreich und Russland passiert.

Aber Lateinamerika bediente einerseits dank seiner Widerstands- und Rebellionsgeschichte einen revolutionären Romantizismus, andererseits aber antimoderne Reflexe, die auf die zwiespältigen Traditionen der Lebensreformbewegungen sowie eine exotisierend-idealisierte Sicht auf autochthone Kulturen zurückgingen.

Die Überzeugung, einer weltweiten gesellschaftlichen

Transformation beizuwohnen, bestimmte das Denken der 1960er und 1970er Jahre. Lateinamerika war die Region, die am meisten zu dieser globalen Befindlichkeit beitrug. Die Kubanische Revolution war nicht die Ursache, verstärkte aber den Eindruck umwälzender Neuerung – im Positiven wie Negativen: Für Konservative schien der Albtraum der kommunistischen Weltrevolution seinen Anfang zu nehmen. Für die rebellierenden Bürgerkinder in den europäischen Großstädten waren die kubanischen Revolutionäre Identifikationsfiguren in der Auflehnung gegen die als verkrustet und miesig empfundenen Strukturen der Nachkriegszeit. Ein Che-Guevara-Hemd, die Solidarität mit Allendes Chile, der Hass auf Pinochet und den US-Imperialismus, später die Unterstützung der Sandinistas in Nicaragua waren Identifikationsmuster linker Protestbewegungen. Es waren aber nicht ausschließlich politische Gründe, die die meist jungen akademischen Linken an Lateinamerika begeisterten.

Die Revolution kam auch in einer exotisch-ansprechenden Verpackung: Aus Kuba kamen Bilder von schönen jungen Rebellen unter Palmen an sonnigen Stränden. Und Allende wurde nicht nur verehrt, weil er der erste demokratisch gewählte sozialistische Präsident war. Sein "Sozialismus mit Rotwein", unterlegt mit der Musik von Victor Jara, sprach auch ästhetisch an. Lateinamerikanische Folklore war zu dieser Zeit schon längst zur Musik kommunistischer und linker Parteien in Italien und Frankreich geworden. Im deutschsprachigen Raum und in Osteuropa war bis in die 1960er Jahre lateinamerikanisches Liedgut noch von der konservativen Schlagerszene vereinnahmt: Während José Martí's "Guantanamera" anderorts die Hymne von Gewerkschaftsbewegungen war, tingelte hierzulande die Schlagersängerin Manuela damit durch die Hitparaden. Erst mit dem Aufkommen der Nueva Canción Ende der 1960er erhielt die Latino-Folklore durch linke Ikonen wie Jara auch in Mittel- und Osteuropa einen politischen Touch. Nun sang Franz-Josef Degenhardt in Westdeutschland über Chile, und im Osten stellte Wolf Biermann den Bonzen in seinem Land den "Jesus mit der Knarre" (Che Guevara) als wahren Sozialisten

gegenüber. Alles, was auf Spanisch gesungen war, klang jetzt  
irgendwie links.

Auf linken Feiern von Paris bis Moskau hörte man lateinamerikanische Musik, und sogar im Ende der 1970er Jahre aufkommenden Politpunk bezog man sich auf la revolución: Eines der einflussreichsten Alben des Genres, 1980 von der englischen Band The Clash aufgenommen, hieß "Sandinista". Und wenn Die Ärzte in Berlin über ihre vergangenen Revolutionsträume sangen ("Kopfüber in die Hölle", 1993), taten sie das zu Flamenco-Gitarren.

Die freudig beschriebene und besungene Revolution suchten einige Extremisten der Neuen Linken in Europa bekanntermaßen mit aller Gewalt in die Tat umzusetzen. Auch hierfür suchten sie Inspiration in Lateinamerika: Die italienischen Brigade Rosse übernahmen die Taktik, die Tupamaros West-Berlin sogar den Namen der uruguayischen Stadtguerilla.

Der intellektuellere Teil der Neuen Linken verlegte das Subjekt der Revolution vom übersättigten europäischen Proletariat auf die Dritte Welt, glorifizierte die lateinamerikanische revolutionäre Tradition und schuf die ideelle Grundlage für eher praktisch orientierte Terroristen. Als 1970 Carlos Marighellas "Handbuch des Stadtguerillo" beim Frankfurter Stroemfeld Verlag herauskam, wurde es prompt verbindliche Lektüre für die Mitglieder der Roten Armee Fraktion.

Chiapas-Kaffee für den täglichen Aufstand  
Für den intellektuellen Widerstand entstanden aus den Solidaritätskomitees gegen lateinamerikanische Militärdiktaturen Forschungseinrichtungen wie die "Informationsstelle Lateinamerika" in Bonn und linke Zeitschriften wie die Berliner Lateinamerika-Nachrichten. Neben dem revolutionären Romantizismus übernahm die Neue Linke auch Elemente der ursprünglich deutlich konservativ konnotierten, antimodernen Tradition der Lebensreformbewegung. Die Alternativen Gruppen, die ab den späten 1970er Jahren aus der Neuen Linken hervorgingen, verbanden die Revolutionsromantik mit Naturverbundenheit, einer Verklärung

ursprünglicher Lebensart, gesunder und ökologischer Ernährung  
und Vegetarismus.

Mit den politisch und biologisch korrekten Agrarprodukten aus Mittelamerika unterstützte man nicht nur den freien Bauern auf seiner Scholle, sondern auch dessen politisches Bewusstsein. Linke Szeneläden verkauften (und verkaufen bis heute) den "Chiapas-Kaffee für den täglichen Aufstand". Daneben im Regal lagen bunte Tücher aus den Anden, Panflöten und Indio-Traumfänger. Bilder von strickenden Aymara-Männern schmückten WG-Küchen und versicherten den frauenbewegten MitbewohnerInnen die Konstruiertheit von Geschlechterrollen. Gudrun Pausewangs emphatische Romane schilderten lebhaft die Armut und Unterdrückung der lateinamerikanischen Unterschichten. Und selbst zu diesen Hochzeiten der Friedensbewegung stand weiter die Frage nach revolutionärer Gewalt im Raum: Die tageszeitung spendete "Waffen für El Salvador", noch in den hintersten Ecken der Sowjetunion sammelten Aktivisten für die Revolutionäre in Nicaragua, und selbst einige linke Christen, die seit den späten 1960ern fasziniert von der Befreiungstheologie waren, schlossen wie ihre kämpfenden Glaubensbrüder in zahlreichen lateinamerikanischen Guerillas Gewaltanwendung nicht kategorisch aus. Die ideellen Wurzeln der Lateinamerikabegeisterung innerhalb der europäischen Linken während des Kalten Kriegs lassen sich aufdecken, warum aber war sie gerade im Deutschland der 1960er Jahre größer als je zuvor? Neben der eher eskapistischen Komponente, die (nicht nur bei der Linken) Lateinamerika als vormodernes Utopia erscheinen ließ, gab es in Deutschland einen spezifischen politischen Faktor: den belasteten Diskurs um Volk und Nation. In Südeuropa, in Skandinavien, in der Sowjetunion, überall sahen sich Linke auf der Seite "ihres" Volkes und hatten eine affirmative Haltung zum Nationalismus. "Rechts", das waren nach ihrer Vorstellung die Feinde der Nation, die Ausbeuter, die kosmopolitischen Kapitalisten. Den Linken der deutschen Nachkriegsgeneration war diese Identifikation verbaut. Nicht nur war unklar, welche der deutschsprachigen Mitteleuropäer jetzt eigentlich zur "deutschen Nation" gehörten, auch weckte

das gesamte nationale Vokabular tiefbraune Assoziationen. Den Deutschen fehlte nicht eine nationale Identität, nur das Sprechen darüber war tabuisiert: "Das Volk geeint" klang nach Goebbels, "El pueblo unido" dagegen nach sozialer Gerechtigkeit.

Die Nationalismen lateinamerikanischer Länder, mit denen man sich zudem noch leichter identifizieren konnte als mit kulturell weiter entfernten Asiaten oder Afrikanern, konnte man ohne schlechtes Gewissen "irgendwie gut" finden. Nicht wenige Vertreter der westdeutschen Neuen Linken kamen aus einem deutsch-nationalen Umfeld, einige drifteten später in den Rechtsradikalismus ab. Viele empfanden die Teilung und amerikanische Besatzung Deutschlands als kränkend – im Antiimperialismus fanden sie eine alternative Möglichkeit, antiamerikanischen Ressentiments zu artikulieren. (Dass deutsche Neonazis heute Che-Guevara-Hemden tragen, steht in der Kontinuität solcher Projektionen.)

André Gunder Franks "Kapitalismus und Unterentwicklung in Lateinamerika" und Eduardo Galeanos Manifest "Die offenen Adern Lateinamerikas" machten die Dependenztheorie auch in Europa der 1960er- und 1970er Jahre populär. Imperialismus hieß aus lateinamerikanischer Sicht vorrangig Einfluss der USA; der antiimperialistische Teil der deutschen Linken identifizierte sich gern mit marginalisierten Opfern des US-Kapitalismus.

Es begann mit einem Missverständnis, und es endet mit einem: Die Unabhängigkeitskämpfer um Simón Bolívar, die großen Denker Lateinamerikas im 19. Jahrhundert wie José Martí und die sozialistischen lateinamerikanischen Autoren der 1960er Jahre vertraten eigentlich eher einen Pan-Hispano-Amerikanismus als einen europäisch geprägten Nationalismus. Mit dem antiliberalen Antiamerikanismus eines Fidel Castro aber konnte sich die Neue Linke überall in Europa gut identifizieren. Nach dem Ende des Kalten Kriegs und dem Abzug der Besatzungsmächte aus Deutschland flachte die Begeisterung für Lateinamerika merklich ab – auch in Lateinamerika selbst, wie Jorge Volpí kürzlich in einem großen Essay(6) über die dortige

Intelligenzija und über Selbst- und Fremdwahrnehmungen des Raums "Lateinamerika" feststellte: Kaum ein Mexikaner, Brasilianer oder Peruaner sehe sich heute noch vorrangig als Lateinamerikaner. Die neuen sozialistischen Experimente in Bolivien und Venezuela sind so antiliberal und antiamerikanisch wie gehabt, aber in Europa finden sie nur noch wenig positive politische Resonanz. Als ein Erbe der großen linken Solidarität mit Lateinamerika und seinen sozialen Bewegungen findet immerhin das Weltsozialforum, die globalisierungskritische Gegenveranstaltung zu den G-8-Gipfeln, heute meist in Südamerika statt.

Fußnoten:

- (1) Christopher Bayly, "The Birth of the Modern World", Oxford (Blackwell) 2004, S. 4.
- (2) Susanne Zantop, "Colonial Fantasies. Conquest, Family, and Nation in precolonial Germany 1770-1870", Durham (Duke University Press) 1997.
- (3) "Die Abenteuer des Julio Jurenito", Frankfurt am Main (Suhrkamp) 1976, 1990.
- (4) Sebastian Conrad, "Globalisierung und Nation im Deutschen Kaiserreich", München (C. H. Beck) 2006.
- (5) "Glanz und Elend Südamerikas. Roman eines Erdteils", 1931; "Deutsches Schicksal", 1932.
- (6) Jorge Volpí, "El insomnio de Bolívar. Cuatro consideraciones intempestivas sobre América Latina en el siglo XXI.", México, D. F. (Editorial Debate) 2009.

Tobias Rupprecht ist Historiker am Europäischen Hochschulinstitut in Florenz.

© "Le Monde diplomatique, Berlin

Le Monde diplomatique Nr. 9342 vom 12.11.2010, 691 Zeilen,

Tobias Rupprecht

Seitenanfang

---

# جنگی احمقانه در عراق / از جنگ عراق بیاموزیم

دوشنبه ۱ آذر ۱۳۸۹ - ۲۲ نوامبر ۲۰۱۰  
الکساندر سمولچیک و برنهارد زند  
اشپیگل

برگردان ناهید جعفرپور

آمریکا با حمله اش به عراق مردم عراق را از دست مستبیدی آزاد ساخت اما قوانین را زیر پا نهاد و ده ها هزار جان انسانی را طعمه مرگ نمود. حال فشرده ترین گزارش نویسی تا کنونی درست دوهفته قبل از این که جرج بوش خاطراتش را علنی سازد، در باره این جنگ پیش روی ما قرار دارد.

در سردخانه های پزشکی قانونی بغداد اوائل اکتبر امسال 500 جنازه ناشناخته قرار داشت. یکی از پزشکان می گوید در حال حاضر جنازه های ناشناخته بسیار بیشتر از سال های قبل است. در سه ماه گذشته در شهر بغداد حداقل 630 نفر با گلوله اسلحه کشته شده اند. بسیاری از آن ها ماموران ایستگاه های کنترل (یا "چک پوینت") و همچنین سیاستمداران و وابستگان نشان بوده اند. همچنین یک گزارشگر تلویزیونی که در موقع تهیه گزارش یک دفعه با شلیک تیر یک اسلحه جان می دهد و بر زمین می افتد. این وحشتناک است.

وکیل جوانی که نامش احمد است و در مرکز بغداد زیر یک پنکه برقی در یک قهوه خانه نشسته است می گوید: "من دوستانی دارم که سال گذشته از تبعید در دمشق به عراق برگشتند اما حال مجددا چمدان بسته اند و می خواهند عراق را ترک کنند".

در بازار کتاب مردم پشت سر هم در مسیر بازار در حرکتند. کتاب های مذهبی با جلد طلاکوب، خود آموزی زبان انگلیسی، جلد های منتشر شده از نیچه، بیوگرافی صدام و.. کتابی که بازار فروش خوبی دارد عنوانش چنین است: "عمامه و اونیفورم".

قهوه خانه «شاه بندر» از زمان موناشری محل ملاقات تحصیل کرده هاست. زیر تصویر شاعران، پروفیسورها و بازنشستگان و همچنین خانواده ها نشسته در حال کشیدن قلیان و نوشیدن چای می باشند.

احمد، وکیل نامبرده می گوید من در زمان صدام در زندان بودم در آن زمان هیچ کسی از ما اجازه صحبت کردن نداشت چون همه جا پلیس مخفی وجود داشت. امروز اما می توان گفت که در عراق می شود حرف زد.....

یک نفر که کنار وی نشسته است می گوید: "البته کسی به حرف آدم توجه ای ندارد".

در هر حال اینهم خودش در عراق یک پیشرفت است. بی تفاوتی دولتی که یکبار با رای مردم انتخاب شد در برابر خواسته های مردم، بخشی از دمکراسی جدید است و تغییر دولت هم در آینده ضامنی برای بهتر شدن اوضاع در عراق نخواهد بود. شاید برای دیگران اینطور نباشد..... .  
مقابل در خروجی قهوه خانه «شاه بندر» پشت صندوق، یک مرد مو سفید نشسته است که اسمش محمد است. وی شکایت از سیاستمداران عراق دارد و اینکه قدرت باعث چه ها که نمی شود. وی می گوید که چگونه در ماه مارس 2007 یک ماشین آبی رنگ جلوی قهوه خانه اش توقف کرده است و از او خواسته است اسم قهوه خانه را تغییر دهد و چند روز بعد اسم قهوه خانه «شاه بندر» قهوه خانه شهدا شده است.

محمد بدون اینکه منتظر عکس العملی باشد می گوید: "ده ها انسان تکه تکه شده اند همچنین پسران من و یکی از نوه هایم. در شهر مرتبا جنازه ای را تشیع می کنند. تنها امروز صبح زود دیگر جنازه ای به نخلستان "قبرستان شهر" برده نشده بود. حال که هر روز جنازه ها بیشتر می شوند چه حاصلی دارد که در باره فایده و عدم فایده جنگ و در باره جنایتهای اشغالگران و لیاقت های جنبش آزادی بخش صحبت کنیم.

جنگ آمریکا در عراق، هفت سال طول کشید. طولانی تر از جنگ آمریکا بر علیه آدولف هیتلر. 4426 سرباز آمریکائی کشته شدند و در حدود 100000 غیر نظامی عراقی جان خود را از دست دادند. اخیرا در روزنامه های اشپیگل، نیویورک تایمز، گاردین لندن و دیگر رسانه ها در حدود چهارصد هزار مدارک ویکی لیکز علنی شده است. مدارکی که در آنها سربازان ارتش آمریکا خاطرات و دیده های خود را از جنگ در عراق نوشته اند. اولین ارزیابی این مدارک تعداد واقعی کشته شدگان است که خیلی بیشتر از آمار منتشره کنونی است. 1

نتیجه این جنگ؟ عراق از دست مستبدان خلاص شد و امروز عراقی ها می توانند رهبر خویش را انتخاب کنند. میلیون ها عراقی از این حق استفاده کردند اما آمریکا برای این جنگ حقوق ملت عراق را پایمال نمود و به متحدینش ضرر زد و ملت ایالات متحده آمریکا را مورد تمسخر همگان نمود. بیش از یک بلیون دلار هزینه کرد و در آغاز پیروزی اش را جشن گرفت و در یک چشم به هم زدن قطع امید نمود و سپس تا حد یک شکست تاریخی سقوط کرد و بعد مجدد تلاش نمود نه برای اینکه پیروز شود برعکس برای اینکه زیر بار قربانی های سنگین، جلوی شکست را بگیرد.

آیا این ارزش داشت؟ نتیجه این جنگ را چگونه می توان توجیه نمود؟



سه مرد در هفته ها و ماه های آینده خاطرات خویش را منتشر خواهند نمود. جرج بوش در نوامبر، دونالد رومزفلد در ژانویه، دیک چینی در بهار 2011، آن ها در باره ارزش اخلاقی جنگ عراق چیزی نخواهند گفت. تیترا کتاب بوش: «تصمیمات» ( "Decision Points" ) است. رومزفلد آنطور که ناشر گفته است خاطراتش را با اولین ملاقاتش با صدام حسین در سال 1983 آغاز نموده است و هنوز در باره مسائلی که مطرح کرده است اطلاعی در دست نیست. ولی واقعا کسی انتظار دارد که آنها به تقصیرات خویش اعتراف کنند؟

جرج بوش در پنجمین سالگرد حمله به عراق گفت "تصمیم سرنگونی صدام در اوائل ریاست جمهوری من تصمیمی درست بود. امروز هم درست است و در آینده هم درست خواهد بود". همچنین تونی بلر هم در اتوبیوگرافی خودش که در ماه سپتامبر منتشر شد گفته است که "اگرچه شهروندان نظر دیگری داشتند، اما من کاری را کردم که بنظرم درست بود. مسلما امروز عراق خیلی بهتر است از زمانی که صدام بر آن حکومت می کرد". اینکه بوش و بلر همواره زمانی که از عراق صحبت می کنند همه چیز را با صدام ختم می کنند کاملا قابل درک و تا اندازه ای هم مشروع است. سرنگونی وحشتناک ترین همه دیکتاتوری های عربی حداقل تنها مسئله مثبت جنگ عراق بود. این تصور که او امروز هم بر قدرت باشد تصویری وحشتناک است حتی برای مخالفان جدی جنگ عراق.

در این باره به لحاظ استراتژیک نقد هایی هم وجود دارد. مثلا ایاد علاوی که خودش در تلاش برای ترور صدام دست داشت به این اعتقاد دارد که بهتر این بود که بجای جنگ و نابودی ارتش و پاره کردن آخرین بندهائی که این کشور را سرپا نگاه می داشت، رژیم صدام را با یک آکسیون کماندوئی سرنگون می کردیم. ( منظورش احتمالا یا ترور است یا کودتا - اشاره از مترجم)

بله تعویض رژیم صدام یکی از اهداف آمریکا و متحدینش بود. آنها با حمله به عراق اهداف بیشتری را دنبال می کردند. آنها می خواستند همانطوری که بوش نوشته است "آزادی را به خاورمیانه وارد کنند. آزادی که هدیه آمریکا به جهان نبود بلکه هدیه خدا به بشریت بود". ( این درست کلمات بوش در خاطراتش است - مترجم)

آنها می گفتند - طبق قطعنامه جنگ که کنگره آمریکا در 16 اکتبر 2002 صادر نمود، می خواهند رژیم صدام را خلع سلاح سازند و جلوی خدشه دار شدن حقوق بشر را در عراق بگیرند و به ترور در عراق خاتمه دهند، همچنین کل خاورمیانه را دمکراتیک سازند. این ها خواست های سنا و کنگره آمریکا در قطعنامه بود که لازم است با آن تاریخ این جنگ را ارزیابی نمائیم. همین دو ماه پیش آمریکا آخرین لشکر جنگی اش را بعد از هفت سال جنگ از عراق بیرون کشید. حال وقت آن رسیده

است که بیلان این جنگ داده شود.

اولین بخش این جنگ یعنی داستان خلع سلاح صدام حسین کوتاه ترین بخش است. وی تسلیحات کشتار جمعی نداشت. هیچ کدام از 391832 گزارش نظامی که پیش روی قرار دارند گزارشی قابل ارزش از پیدا کردن مواد جنگی بیولوژی، شیمی یا اتمی را نداده اند. در این مدارک گفته داوید کی اولین رئیس مامور جستجوی تسلیحات کشتار جمعی بود ثبت شده است. او در ژانویه 2004 زیر نام: «گروه کنترل عراق» (Iraq Survey Group)، ماموریت داشت. او گفته است: «من اعتقاد ندارم که این تسلیحات وجود دارند».

جرج بوش دست به قضا همان اوائل برای اینکه از این آبروریزی جلوگیری کند، گذاشته بود که عکسی را از وی چاپ کنند که دارد زیر کمد های دفترکارش را نگاه می کند و می گوید «یک جایی باید این تسلیحات کشتار جمعی پنهان شده باشند».

در واقع از دست دادن اعتبار، فاجعه ای بود که آمریکا و سرویس های خبریش دچارش شدند از این رسوائی. اولین وزیر خارجه بوش یعنی کالین پاور، کسی که در مقابل شورای امنیت جهان ادعا کرده بود که «هیچ شکی وجود ندارد که صدام تسلیحات بیولوژیک دارد و از این توانائی برخوردار است که خیلی بیشتر از آن تولید کند» پایان سال 2004 از کار کناره گیری نمود. بعدها گفته بود که حضورش در شورای امنیت سازمان ملل لکه ننگی بر بیوگرافی اش می باشد.

هدف خلع سلاح صدام حسین را قبل از حمله بعنوان هدف محوری جنگ فرموله کردند. بنابراین گزارشات، این جنگ نشان داد که هدف نامبرده، بی ارزش بود.

خداوند دار شدن حقوق بشر بعنوان دلیل دیگر جنگ؛ در تابستان سال 2003 مردم عراق وحشت زده به کارشناسان آمریکائی می نگریستند که چگونه آنان میان دجله و فرات قبر های جمعی یکی بعد از دیگری پیدا می کردند. این مردم همیشه به این قبر ها آگاه بودند زیرا برادران و فرزندان و همسران آنان در این قبر ها نهفته بودند. اما این اولین بار در تاریخ خاورمیانه بود که یک رژیم مستقیمی و از سوی مراجع قضائی با باقی مانده های جنایات وحشتناکش در رابطه قرار می گرفت.

بله درست در زمانی که نمایندگان حقوق بشر در بیابان ها و سواحل عراق بدنبال قربانیان ترور قدیمی می گشتند، برای بازماندگان قربانیان، رنج جدیدی شروع شده بود. اشغالگران با تخریب عجلانه ارتش عراق و فروپاشی نظم دولتی، کشور را در شرایط بی قانونی فراگیر غرق نمودند. تبهکاران و غارت گران و طرفداران رژیم سرنگون شده و... اولین کسانی بودند که از این موقعیت سوء استفاده نمودند.

خیلی زود گروهی از تروریست های اسلامی هم بسوی بغداد به حرکت درآمدند. یکسال بعد از حمله، وضعیت در عراق آن گونه شد که دیگر هدف در تضاد با اهداف اولیه برای شروع جنگ، آزادی عراق از دست تروریست های اسلامی بود. جهادی ها دشمنان نه تنها آمریکا بلکه همچنین دشمن دیکتاتور سرنگون شده، قبلا در عراق حضوری نداشتند. آن ها درست بعد از حمله آمریکا، به عراق آمدند. آنهم صدها نفر و شرایطی را در عراق درست کردند که در تمامی گزارشات نظامی ( دست نوشته سربازان ) ثبت شده است.

آنها جنگی فرقه ای را در عراق پراکنده کردند که در نقطه اوج اش در سال 2006 بیش از 3000 نفر در ماه جان خود را از دست دادند. نیروهای امنیتی که از هم متلاشی شده بودند و مجددا با زحمت جمع و جور شده بودند جانب شیعیان را گرفتند و آن چنان حملات وحشتناکی را آغاز نمودند که نمی شد آنرا حتی با خشونت های رژیم سنی صدام حسین مقایسه نمود. بیش از 2 میلیون عراقی آنزمان از عراق آزاد شده به خارج متواری شدند و حداقل همین تعداد عراقی در شمال عراق که آرام بود اسکان نمودند. حتی قربانیان رژیم صدام هم آن زمان آرزوی مناسبات قبل را نمودند.

آمریکا در بهار سال 2004 گناهان خودش را بعینه تجربه نمود و آنهم زمانی بود که هنوز رسماً قدرت اشغالگر بود. این گناه بزرگ را با دو کلمه می توان بیان نمود: "زندان ابوغریب". سربازان آمریکائی که با نام فرشته نجات و آزادی وارد این کشور شده بودند، اما آن ها در این شکنجه گاه ها در بخش غربی بغداد انسان ها را و حقوق بشر را زیر پا له و لورده کرده و در بربریت روی صدام حسین را سفید کرده بودند.

آمریکا برخلاف رژیم های خاورمیانه خودش به رسوائی های شکنجه ابوغریب اعتراف نمود. اما این ارزش تمامی این فجایع را داشت؟ آیا این جنگ، حقوق بشر را برای مردم عراق به همراه آورد؟ شاید ظاهراً: عراقی ها امروز آزاد تر در بیان و حق رای شده اند و از قانون آزادی بیان و مطبوعات استفاده می کنند!

اما بیلان وحشتناک است. همه با علاقه منتظرند که ببینند در بخش ابوغریب در کتاب های بوش و چنی و رامزفلد چه کلماتی نوشته شده و آن ها برای کشته شدگان، بیوه گان، اعدام شدگان و روان های نابود شده چه توجیهی آورده اند.

هرچه باشد دلائلی که برای حمله به عراق آورده شده بود این بود که دمکراسی را وارد خاورمیانه سازند. در واقع این خود همان تجربه پایه ای بود که آلمانی ها و ژاپنی ها بعد از جنگ سرد با مردم اروپای شرقی انجام دادند. چه کسی می خواست حق برخورداری از آزادی

و دمکراسی را برای عراقی ها امنیت بخشد؟

آیا جنگ عراق منطق دمکراسی برای عراق را پیاده نمود؟

عراقی ها از سال 2003 سه بار انتخابات داشته اند که آخرینش ماه مارس 2010 بود. هفت ماه تمام کسانی که انتخاب شدند با هم شور نمودند و از سه هفته پیش بنظر می رسد که تصمیم گرفته شده است نخست وزیر تا کنونی نوری المالکی نخست وزیر آتی هم باشد.

اینکه چگونه مالکی انتخاب شد و پیامد های آن چه خواهد بود، بسیاری از عراقی ها را عمیقا ناراحت نموده است. این خود اخطاری برای آینده عراق است. زیرا که انتخاب وی در تضاد با نتایج انتخابات است. در تمام طول تابستان احزاب درگیر جنگ فرقه ای برای اینکه به یک توافق برسند، ناموفق بودند. تهران می خواست که در بغداد یک آتوکرات شیعه چون مالکی روی کار آید و نه رقیب سکولار وی علاوی که گروه ائتلافی اش در انتخابات برنده شده بود.

تنها چند روز بعد از خروج آخرین لشکر جنگی آمریکا در اواخر ماه اوت یکی از آیت الله های فیضیه قم از دشمن مالکی، یعنی رهبر شیعیان مقتدا الصدر و مقاومت وی تا کنونی وی که مانع از انتخاب مجدد مالکی شده بود، جانب داری نمود. برادران مذهبی این آیت الله وی را خوب قانع نمودند برای اطمینان هم یکی دیگر از رهبران شیعیان پادر میانی نمود: حسن نصرالله لبنانی رئیس حزب الله لبنان. اینکه مالکی می تواند با کردها یک دولت را تشکیل دهد. سنی هایی که غالبا برای کاندیدای سکولار رای می دادند از صحنه خارج شدند.

مالکی که در اولین دورنخست وزیری اش، اتوریتته اش را نشان داده بود، اینبار عکس های تمام قد خود را بر در خانه های مباران شده آویزان نمود. حال دیگر اتفاق زیادی برای او نمی افتاد. وی پشتیبانی ایران را به همراه دارد. کشوری که چون آمریکا وی را از شر دشمنش صدام آزاد کرده است تنها برنده واقعی جنگ عراق است.

کانال های تلویزیونی عربی این تلاش ناشایسته برای کاندیداتوری را دنبال می کردند و می خواستند ببینند که بعد از انتخابات 2005 آیا این انتخابات خشونت آمیز خواهد بود. بله این انتخابات واقعیت مذهبی عراق و نفوذ همسایگان عراق را تائید نمود. بله عراق مثالی خوبی نخواهد بود که کشورهای دیگر در منطقه بخواهند از آن پیروی کنند.

دولتی که از این جنگ سر درآورده است برای دمکراسی بسیار ضعیف است. شاید به اندازه کافی قوی می بود اگر که آمریکا بجای حمله نظامی چون سال 2003 با تمام کارشناسی اش درخاورمیانه، چون گذشته برای پشتیبانی از بغداد اهمال کاری ها را به کنار می زد، و وارد

عمل می شد.

اما آمریکا دیگر این کار را نمی کند. عجالتا درعراق یا چین و یا برمه این کار را نمی کند. اگر که باراک اوبامای دمکرات و طرفدار حقوق بشر امروز در باره دمکراسی حقوق بشر صحبت کند، در آنجا کسی به صحبت های وی گوش نخواهد داد.

دقیقا این جنگ این تاثیر را داشت. هیچ کسی بهتر از خود اوباما این جنگ را تصویر نکرد. وی در سال 2002 در یک تظاهرات برعلیه جنگ عراق گفت: «من مخالف هر جنگی نیستم. من مخالف این جنگ احمقانه هستم».

جنگ عراق در زمان نامناسب و با دلائل غلط انجام شد و پیامدهای وحشتناک به دنبال داشت. بسیاری از این پیامدها از قبل قابل انتظار بودند از این روی این جنگ جنگی احمقانه بود.

خیابان خروجی بغداد به طرف زندان ابوغریب از مسپردیوارهای ضد مواد منفجره که روی آن شعارنویسی شده است گذشته و سپس انبارها و کارخانجات سیمان سازی و تعمیر گاه های کامیون را رد می کند. هرچند صد متر مقرهای کوچک کنترلی و یا بشکه های پر از بتون که کنار هم چیده شده اند واونیفورم پوشی پشت آن قرار گرفته است. زندان ابوغریب در خارج از شهر قرار گرفته است پشت امیریه ( میدان اسب سواری)، که منطقه سنی نشین است.

این خیابان از منطقه ای می گذرد که محل تجمع اشغال ودر واقع قبرستان ماشین است. خانه های این منطقه خانه هائی هستند که خودشان ژنراتور برق دارند. خیابان ها خلوتند و کسی جز یک نفر که ماشین می شوید، در خیابان نیست. هر از گاهی هم اتومبیلی از آنجا گذر می کند.

راننده می گوید " خوبه دیگه برگردیم". او راه را گم کرده است. هیچ علامت رانندگی برای شناسائی راه وجود ندارد. تنها پنجره های خالی خانه ها دیده می شود. این اصلا کار خوبی نیست که در امیریه بدنبال آدرس بگردیم. حتی مترجم هم عصبی شده است و بلند بلند صحبت می کند و لعن و نفرین می کند و مشتتش را به صندلی ماشین می زند. در عراق اصلا چیز خوبی نیست که آدم را با خارجی ها ببینند.

وی می گوید، هر روز وضع بدتر می شود: بمب گذاری ها و منفجر کردن اتومبیل ها، ناامنی و مدت های طولانی منتظر یک دولت نشستن و...

اینکه آنجا محله او نیست. او ترس دارد و این ترس فلج کننده و مسری است. شاید تنها تلقین است. شاید هم همه چیز خوب پیش برود. همه چیز در این کشور ویران شده ممکن است. مترجم تلفن دستی اش را باز می کند و روی گوش می گذارد و بعد جمله ای را که همواره قصد داشت بگوید فریاد می زند " شما می توانید ادامه بدهید اما ما

باید اینجا بمانیم و با شما نمی آئیم".

زیر نویس: در باره سایت ویکی لیکز

1.1 / مجله هفته « مصاحبه اشپیگل با پایه گذار "ویکی لیکز" سایت منتشر ...

2 / به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از نیوزویک، فعالان پایگاه اینترنتی ویکی لیکز قصد دارند در مرحله جدیدی از فعالیتهای خود، این بار اسناد محرمانه جنگ عراق را در سطحی بسیار گسترده تر از اسناد مربوط به جنگ افغانستان منتشر کنند.

"یان اورتون" از سازمان عام المنفعه "دفتر تحقیقات روزنامه نگاری" انگلیس با بیان این مطلب گفت: این مدارک شامل گزارشها و اسناد محرمانه از فعالیتهای نظامی آمریکا در عراق خواهد بود.

وی همچنین از همکاری شمار زیادی از رسانه های اینترنتی، دیداری و شنیداری کشورهای مختلف با پایگاه ویکی لیکز در این اقدام افشاگرانه خبر داد. به گفته وی، مدارک، اسناد، فیلمها و تمام موارد مربوط به جنگ عراق همگی به صورت همزمان و در عرض چند هفته در اختیار مخاطبان قرار می گیرد.

بر این اساس، اسناد محرمانه جنگ عراق در مقایسه با اسناد مربوط به جنگ افغانستان که بالغ بر 76 هزار سند بود، بیشتر و در حجم بزرگتری منتشر می شود. اورتون در بخش دیگری از سخنان خود از این اقدام ویکی لیکز به عنوان "بزرگترین افشاگری اطلاعات نظامی" تاریخ نام برد.

گفتنی است سایت ویکی لیکز در ماه گذشتهمیلادی 76 هزار اسناد محرمانه نظامی و برنامه های جنگی پنتاگون در افغانستان را با وجود ابراز نگرانیها و هشدارهای مقامهای آمریکایی افشا کرده و جار و جنجال فراوانی را علیه این جنگبه راه انداخت.

سایت ویکی لیکز در این ماه بالغ بر 400 هزار سند در باره جنگ عراق را منتشر کرد.

پنتاگون از سازمان های خبری درخواست کرده است اطلاعات را منتشر نکنند.

پیشتر در اوایل سال، ویکی لیکز حدود 77 هزار سند محرمانه درباره جنگ در افغانستان، از جمله اسامی خبرچین های افغان را منتشر کرد.